

سالی هجرت ۱۹۵

واقعات سال ۱۲۸۸ ق

۱۸۷۱ م

من کل صغیر و کبیر طریقی لمن جمله طراد و شبکته و بل لیس جبل مزیناً من همدان التخلل الختام  
 او کنت صاحب الحکمة ما ینفذ کتاب الله وادخلک ان اوصل الیک من لیدن غیر  
 حکیم انا بلوناک ما وجزناک علی ما اذعتت ثم ودارک ما فاقات خلک سوفت  
 الدنيا وما عندک ویرینی المذک لیه ربک ورتب آبارک الا واین الا ینبغی لک ان  
 تقصیر الا هو وعلی ما یضری به ویک ان ترزق المعلوم ان احطه من سهام الظالمین  
 بما ضلت تخلف المود فی مکنتک وخرج المذک من کذک خبر امحاک اذا یخبرک  
 فی خسرات مبین ویاخذ الریال ذل کل البانک فی هکال الا بان تقوم علی نصر همدان  
 الامر ویتبع الروح فی ذل السبیل المستقیم اکثرک معزک لعمروا ان لا یوم ویرت  
 بک الایان شمتک بصد الشبل الثمن ویرت الایان نسوی عن وکنت ذک  
 من الرافدین انضی وتمام احبای الی یوم ویرایام وکنت ویرت سر الاحی  
 فیهه محض بنی ان ملوک الایام یخبره به نازل وارسالی شد از جمله ملک  
 پادشاه که در آن ایام رأس ملوک بود لوی نازل و سبب آنکه وندعت انا و عشرین حاکم  
 بودم فرمودند بعد از دعوی روس و عثمانی ملک پادشاه عثمانی من سزا  
 و در اندازع و عدال و قتل و غارت و حیوان مارک بجان آدمی و حکم مصالحت  
 شد بعد ملک روس از ملک پادشاه سؤال نمود که من و فرزند و اولادک  
 و بیم سبب چه بود که با و انت اول و زب بخون و اعانت غیره بر مقام خود  
 جرایب تو شد که سببی نداشت مگر آنکه نفوس آدمی و کشتن و کشتن و کشتن  
 بجهت برایشان بچشم خود دید و جمیع را غرق کردید این را بدانند مظلومان را از خراب

سالی ۱۷۸۵

واقعات سالی ۱۷۸۵

۱۸۷۱

فنا شده و بشود کتل را از آفات الله که بالضره من غیر این نازل شده معریض بهداشت  
نسل الله بان بودید العباد علی الاضاف و غیر ما عندهم من الاوهام و ذکره الاسلام  
ان العجب الذین اتبعوا الذمرا بعد الذی تضوع و ائمه المحبوب بین العالمین مثل  
بیتهم اصحابه و اقوال او که ابد از اصل امر مطلع برون و لا زال بصاد مشول از  
حق اضع افرین محبت از اند اگر چه غول عوام است و کن مناسب بمقام کوری نگار  
عصا کش کوری دیگر شود فوالله فوالله هر چه بصر و ذی شمی که یک مرتبه او را دید  
از وجهش از جبهیم و از نفس و ائمه اهل بچین با فقه هر روز و بدلیس مشول چون  
وارد بین اعظم شمیم اسمش و در حق فدی گذاشت بجان آنکه اسم بچینی سبب برای  
مسئله خواهد شد و بطل له و لمن ائمه و شجین انا جان را و پس المشربین سبب المشربین  
و عراون را با و عده فراد خفا خیمه کسریب خود را جان آن مر جود است که بر نفس المشربین  
نوشته و استخوانه نموده آورده که دارد چند وقت در کربلا هر بشود با وی در این امر  
نویسند نفس فدا کرده که من سبب انظم و آلمر بلا در من غضب بفتح سببم الا لعنة الله علی  
الکافرین در بین مقام آفات از سما مشرب الهیه نازل فراد عمر کبریا به الا افرین  
الا اعظم الا بینه ان الله انبلا ما نزل الا ما کان فی قلبه من الا با من الله الا کوان الله  
قبل الشدة لرجمه البریه و المشتم لرجمه غرض الا ما کان فی نفس الفضله الفدا و وقت انصافه  
اننى احاطت الافاق ما اصبح الا واحاطت به طلمات الا شارات من الله من کفر و اینه  
منزل الا آفات و انه لا یمنعه شیء مما اراد به امر الله بالذمیم السناء و صرغ با و بیانه  
البین و طردا پیشتر اصبح البین و بر من اکل الواسه و انک الشراب لو نذکر او و دنا

سال بیست و نهم ۱۹۹

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق

۱۸۷۱ م

نوشته آن ضمه اینست چون شمس شریف و چون نمر لایح و آن غافل پیدا شدند از آن تیر  
 که عرصه بیخج جولان که دیاب شد و خواهد شد و ظلمت را بنهرسد که دعوی شمس غافل بود  
 چون بعضی ناس و ضعیف و احمق دیدند که بعضی را با نسبت به نام خود چنانچه بعضی جمعی را با  
 او اخذ نمود و بخواستند مدخر کتاب و القاری و دیوارس و دیوارس و دیوارس و دیوارس از  
 الناس منع بنمودند و با او هم سابقه بعضی کراه نمود چنانچه این بند را شخصی در سون  
 ملاقات نمود مذکور داشت که ساعی میجوهم بر ملاقات تمام بشرط آنکه احدی سخن  
 نباشد و اینقدر انقبل او را ندیده بودم گفتم بسیار خراب و بی معنی شد و آمد بعضی کرا  
 بمیان آمد و معلوم شد که با مشرک با تفرقه مراد از او و در سخنش گفتند اندر او شبها  
 در این اثنا اینقدر بنا بر صحبت علیه خود که زام صبر است وقت آن سخن گفتند  
 گفت سبب صحبت چیست گفتم ای بیچاره فیهر شعبان شما که در دیار ایران مثل حصاه و  
 چه نامی است زاپه شانه خدا شده و اشته اند که باز و بخواهی بر آن شو مشرک  
 مشرک آنرا آید که کمل باطل و در زلالیت صرف بوده اند چنانچه حق منبع و ابابا در خرف  
 شهید کردند الا لعنه الله علی الضم الدالین به ان القاء اینکله بسیار و مکر شد  
 بعد لوجه الله بعضی از کلمات بنده که از مصداق امر به استماع نموده بودم با القانوس  
 مشاهده شد که خالی از استعداد نیست از جمله مذکور داشتم که نو ذکون از آنچه نوری  
 شعبان بود و از اساس مذموب و لث خرفی بیشتر مید که ام بک صدق بود که حال  
 میزای بر آن او هم و کلمات که نه بجز صدق و حکمت ریخته و در شری آبا این  
 شعبان که مکتوبه موقوف است را اول آن نموده بودند و آنرا گفتم آبا میران و عمار

سال نهم و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری

۱۸۷۱ م

دعای که میفرماید بطوری ثبت حکم البدر و آن خدا بیدع السموات و الارض پاشای انجیل  
و بعد بگذرد بنفس ظهور بین ظهور ناظر باش چه که کل در این ظهور اعظم باین ماورد و این  
مخفی باین ظهور است و بعد ذکر محمد که بعضی از نفوس ضعیفه را آن نفس خبیثه با مثال  
این ادکار از خدا منع نمود چنانچه بعضی هم بعضی بنویسد انسان شعیبی و مقصود آنست  
عبارت معلوم فضل کل کتاب کذاب حال مشاهده کن کجاست مقام ادکار آن نفس  
و مقامی که حضرت رب الارباب از برای شما خراسته او بود هر چه این الفاظ محدود و نا  
لابه قبل و برین و برهای بدیع در شما خورشید بیع طائوش تا بنات الهی از هر باب  
و بر این امر بدیع بی بری در یک آنکه بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس ضعیفه که نالاف  
حرا این شکایت نموده اند و آن بجز جبل و غیر نیست داده اند چنانچه شخصی شک کرده که  
چگونه میشود مع اظهار حیثت و اعلا این امر که عالم الهاطه نمود بعضی نفوس که خورد  
بجی نسبت میدهند باعمال ناشایسته مشغول باشند باری این فقره از عقول آن فانی است  
گو یا این شعر که باین ناس مشهور است نشند که میگوید گریه کائنات کافر گردید چرا  
که باش نشند کرد روزی در ساحت عرش حاضر بچشم فدای وجه الحق وجه الله قال تعالی  
ان الخلق من فی خلق عظیم بعد حاضر له و العرش علمای ظاهر در این باب حضرت رسول  
اختلاف نموده اند که آیا اسم صحابه بر چه نفس صادر است بعضی گفته اند صحابه نفسند  
که در هر يك سنه او اکثر در خدمت آنحضرت بودند و بجهاد فی سبیل الله و امام بودند و بعضی  
که در کس اقرا و یک که بوجد نمود و رسول را ملاقات کرد و از صحابه محسوب است اگر چه  
واحد بوده و بعضی گفته اند که این اسم درباره نفوس صادر است که مخصوص حضرت رسول

# سال حیات و شکر

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری قمری ۱۸۷۱ م

برده که جانش اسم شیطان و جنبه است میفرماید ظاهر میشود شیطان در جزیره که منسوب  
 باوست که قبرش باشد چنانچه بجزیره شیطان معروف است و میفرماید اذ ان ذالک قبر  
 الاکبریل و کبریا جلی است مطابق حکا و لو با کل کل یعنی اگر چه سینه باشد هم اقلوا الی  
 الراد المقدس ارض المشریفة البیضا، این سه لقب ارض محکاست چنانچه بین کل مشهور  
 و در کتب مذکور و کاش فنی بفرمود میفرست و جمیع این صفات که مذکور است باین ظاهر  
 آن بمن شاهد میفرود باوی ابعاد حق محتاج باین او کار نیست و امثال این او کار  
 باجل تفصیل مرفه است که این بند و لیل گمان نموده که امثال آن بعضی از خیرات است  
 پیدا شوند و الا حق مقدس اندک ما این را آن لا یصرف الا بینه و لا یبغض الا بامان  
 به فانه لانه ماسواه خلق با این و آنچه الی آنکه تمام ابراهیم و ابراهیم که  
 عمر این عبد چون مخالفان او بود الله معروف شد و شقای قلوب و طبع شود و ضابط  
 تا کل بجهت الله بر شانه تمام نمایند که احدی را مجال اعراض و اعتراض نماید و چه ما فانه  
 المشرکون او یقولون و الا شیء منی انما اوند اذ اقرال لبک بالکس عما جنت  
 فی ساحاتک ما غفرت بلطانتک و فضلتک انک انت انک انک انک انک انک انک انک انک  
 با الله العالمین خادم الله و نیز در شرف و خرد دیگر که تقییم خادم صدور یافت چنین مشهور  
 است و اینکه مرثیه فرموده بودند که جناب م ح م د مصطفی علیه السلام و الله سوا  
 نامه بیرون و فرستاده بودند اصل آن از بیرون نیست در اندوه طبع شد و تفصیل  
 بعضی از اصل او پیا آمده و بحال جسد میفرود که نطقا و جنبه مشرف شرف قبول نشد باقی  
 در زمینت محسن اعظم و حق لایزال مقدمه الفدا بودند و جمیع سائر مشهور و بیخ



سال سی ام

۱۸۷۲ م

واقعات سال ۱۲۸۹ ق

بوقیف در بلد حکم داد و از برخی کفیل گرفت تا در ایشان رسیدگی شود و از حبس خارج کرد و آشوبی  
 تحقیق احوال حبیبان شدید نظامی برندان در آمد و بیخود مذکور علی نمود سپس فرزند او خواهر میرزا رضایی را  
 در حالیکه اظهار عدم رضایت از خروج و اصرار در زنا داشت با اتفاق تنی از نایبین لشکری در کشتی  
 نشاند و روانه قبریس نمود و با کجمله در آن ایام هر خار و جنسی در عکاز جلوی پای اجبار چیده و موانع و عواید  
 حاضره مرتفع گردید و اخبار واقعات بملاذ نامیده رسیده قلوب عباد این طائفه را معلو از شادان و انبساط  
 ساخت و ذمات ایاب مسافرن را برین از ایران و عراق و مصر و غیره بارض عکاز میسر و نزل و دارال  
 الراج بر سو مکرر و موفور شد و متعین و قلمای جهانی در غایت ایمان و شهنشالی سرگرم نشر امر بدین  
 گشته و لذا همین دشواریش اهدا نمرنی بدین وقوع یافت

قصه درار و کان پیر و شهرها و کوههای آذربایجان

در اردکان یزد دوم نهم رجب الاول حب مرسوم شیعیان در ایران که جشن قتل فتنه نماند میگویند جمعی  
 از ازل بودی آریخته سگانی چند را عمامه بر سر بسته در آن نشاندند و هر دوچ را بر دوشها گرفته چنان  
 غیفر از صغیر و کبیر با چنگ در باب در خانه نامی اجاب می گشتند و آنچه از زغار و گفتار زردیل و  
 ناهنجار خواستند دادند گفتمند و کردند و توان در جهال و اطفال خورد سال ناچار در زوایای  
 خانه نامحقی شده و بار از درون محکم بستند و هیچ زار از آنچه کردند قانع نشده اتفاق نمودند که هجوم  
 عام برده ابواب را شکسته بجانها باور آمده اموال را اینها را غنوسر امتقول نمایند لذا بعد از ظهر همان روز پنج  
 مذکور حمله آورده ابواب بیوت از جای گم شدند و در هم شکستند و اموال و اثاثیه را بغارت بردند و در آن  
 از آتش زدند و معدودی از جهال ناتوان را که با پی فرار در صحاری و جهال نهشته بر جای بودند گرفته  
 قصه قتل نمودند ولی جمعی از مظلومان بواسطه حمایت اقوام و اقارب ناصی یافتند و فقط برخی از ضعیفی

سال سی و یکم

واقعات سال ۱۲۹۰ هجری قمری

کتاب بیان پیشش بود گرفته بجهت مذکوره حاضر نمودند و شیخ با نهایت اخصاص بحث از این امر کرد  
و لغنی از کتاب بیان خواند و مقداری از مضامین آن را عربی که در حفظ داشت تلاوت کرد و بعضی از  
مضامین آن را مضمون از استماع بیانات و کلمات مقدسه تغییر یافته چنین گفتند که این همه اقوال است  
و بلا یب سره از هر شخص عیب است و مخالفتی با دین و این استقام ندارد و بی جا می باشد  
سخانی ما سر او دشنام و سب لعن گفت و شیخ را تهدید شدید کرد و بغداد و فساد بر حاش  
رضافان باور از اجای شجاع مقتدر در تقاضای استادگی کرده او را مجبور با بصرف از سرش  
و ازیت اجاب نموده بر حاش نشاند

### بلا یابی اجبار کاشان

و تبلیغ امر شاه و محمدتدین در وقوع فتنه در طهران

نظر بانکه لوح مبعود از قلم ابی بنوع مذکور سابقا بواسطه بدیع شهید بدست شاه ایران رسیده  
او در طهران چنانکه باید و شاید مطالعه نموده از بیانات و دلالت مسطوره کما غیبی نصیب نموده  
و خون چنان جوان فدای کار خسته گشت و حسب ظاهر هر ثمره منظوره که ارتفاع امر بدیع در استخفاف از فتنه بابت  
طالبین بود حاصل شد و اتفاقا بر وجودی سابق الله که از علماء و مبلغین شیعه سبانی با برخی دیگر از بزرگان  
دیگر اینتلانف مانند علامه های بزدی و حاجی میرزا علی کبر زانی و غیر هم که شرح احوالشان را مضمون در  
بخش لاحق می آوریم بر آن شدند که امین ابی بشاه و علی عفا ابلان کرده طبع بیانات مسطوره در لوح  
حاجی محمد سعید در کاشان در ضمن منظومه شعری خود شرح فتنه مذکور کاشان و طهران را بدین ابیات غار نمود :

فتنه در شهری آمد پدید که شانش کس در بیستم بدید یک نفر از کاشان حق پرست آنگه بودی و اما از عشق مست  
آنگه بودی مستدر موجال طلعت چون او نیامد با کمال عشق عاشق کرد و لبان آنزان حوریت تبلیغ شده سازد و جانان



# سال سی و یکم

۱۸۶۷ م

واقعات سال ۱۲۹۰ هـ ق

آقا جمال دیگر از فضائی ساکن طهران هشتمه کرد و فوق مهره بجا خویش نوشت که رفع ظلم نمایند و مسوولش هر چه باشد ادا کنند و این سلطان گفت شد و موقع را عینت شمرده بنامی جبهه و نزدیک نهاد و نزد آقا جمال رفته ملاطحات شانمانه را نسبت با او و بنامت اینطائفه ابلاغ نمود و دستخط نمودی از شاه دال و میخندد ای که آقا دایمیه باید بگلی آسوده و مرفه باشند نشان داد و آقا جمال فریب خورده میهن گشت چندانکه او را تبلیغ نام برد مع کرده ابواب عتقاد ایمانیه را بر وجه او بگشود و این سلطان از احوال و شخصی اینطائفه مطلع گشت و خواست نیز کئی ریخته بگلی را دستگیر سازد و اظهار داشت که چون عید رضوان برسد تمام اجناس اینطائفه ترانند در محلی که مفضل با دوست جمع شده چون شوند و آقا جمال را با مهاجرین متطلبین کاشان ضیافت کرده و وعده و نوید داده گفت که آنچه میخواهند بخواهند شاه مجری دارد و چون عید رضوان رسید اجناس با لقمی و اطمینان عریضه تقلم شاه داده ولی در محلی از محله معروف با پای منار احتفال عید گرفتند و از آنجا حکم کاروان میرزا نائب السلطنه تبر که معروف با آقا جمال را در خانه امین السلطان توقیف نمودند و غلامان شاهی نامور شده بجهل اجناس حساب فته چنین ابلاغ کردند که آقا جمال در عمارت امین السلطان است و آقا میرزا علی اکبر بر وجهی را میطلبند و او در حالیکه تب داشت بفرم رفتن با غلامان از جای برخواست و همسایه عبدالباقی بنامی کاشی و آقا سید نصر الله کاشی نیز با اتفاق او رفتند و ساعتی نگذشت که فرشان مذکور گشتند و متطلبین کاشی را طلبیدند و سه تن از آنان آقا سید رضی و آقا میرزا عبدالباقی و آقا محمد رحیم مظفری نامن بقصد داده رفتند و میرزا محمود سراقی و سایرین چون استقام را که محسوس و بطیات نمودند روی پنهان کردند و محبوبین مذکور از اجناسی کاشان که قریب ۷۰ تن در آنجا بود آقا شعبانعلی و آقا سید آقا و آقا سید مهدی بودند و چهار میرزا بجهت قهر و غضب گشتند و با م

واقعات سال ۱۲۹۰ هجری قمری ۱۸۷۳ م

حجرت ایستاد بوده نموده گفت این دستخط با بونی است اگر بایی بنسند رحم بر حال خود کنند اگر  
بنسند تبری نمایند در جایش به سکوت اختیار کرده سر بریزند و غلامان و عوانان فی العذر  
مطلوبان را از آنجا بدر برزند و مجلس علمای متفرق گشت و لکن شورت کرده بشاه معروض داشتند و اتفاقاً  
علمای بلاد آخری از صفهان و تبریز و غیره بشاه عرض نمودند که با بیان بخواهند با بنظرین آری است  
برای خود فراهم کرده دین محمدی را در میان بزنند و بپسته باید آنان را گشت و ریشه فساد را برکنند و الا  
بمخبرشورش عمومی مت میگردد و شاه ترسیده جواب داد که بپسته آنان را در اینبار حسین میکنم تا شورت  
داوآره برافند و علمای قبول کردند تا حرم عده مذکورین مدتی در حسین بودند تا شاه مرضی دریا نمود.

اوضاع عظمت ابی در عکا و صد و کتاب مستطاب اقدس

عزیز محمد سال ۱۲۹۰ هجری در اواخر فصل شتا در عکا با آغاز افتتاح ابواب سائیش و گشایش در  
بروج و اصحاب صفادار باب فاقوام گشت و مستقر عرش ابی چاکه نگاهشتم در خانه عبود محل توانی  
زیارات بهائیان زائرین و شرف اجتماع مهاجرین و مسافرین ممالک و اقوام جموعه گردید و خان  
جوین مسکن مهاجرین و محل نزول و اقامت مسافرین و اردین بود و آقا میرزا موسی کلیم با غلامکده اش  
در جوار خان مذکور خانه و مسکن داشتند و گاهی جمال ابی تملطفا و تعطفاً بمنزل مهاجرین و زائرین  
دارد و میمان میزند نوبت صبحان آقا میرزا موسی کلیم و بک بار جهان حاجی جعفر تبری از مهاجرین  
و نیز جهان حاجی شاه محمد امین شادی گشته آنانرا دلجویش و شادمان نمودند و زائرین از اجاب  
پی در پی میرسیدند از آنجمله حاجی مذکور و حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی بودند و بدینظریق  
جمعی از خراسان و یزد و بغداد و مرصل بعضی پیاده شش ماه راه بیابان و کوه طی کردند تا خود را  
بعکا و محضر ابی رسانند و الواح و آیات پی در پی صد در میافت و با حیطه ریاسی میرزا محمد علی

سال سی و یکم

واقعات سال ۱۲۹۰ ق

۱۸۷۳ م

باز باب حرم شدم وارد بارگاه حرم دیدم چه جان خادم بدر بهترین رحمت شاه را  
 بشد او مقدم شش در قفا معراج بمرح صدق و صفا گذشتم از کل حجاب نور هم در پیش و گوی سی در عجب نور  
 سوی رجه ذو اعترش ششتم تعالی عجب محفل بنسیم گشته بود با امیر حرم زانوار او خواست سوز در دم  
 که لطف آتشی بجامم رسید ز بزبان برضوان جام کشید چه جسم ته شاه شد استماع شدم اندران محفل امتناع  
 بنزد میوم هزاران درود بهر عرق و عصاره زان سجود که خسار حسن نمودار شد در آن دم ندانم چه در گاشد  
 دیدم بدش جانش مکن تعالیت با مبع لعالین زانم در این در طه لال است باجم در این عرصه کمال است  
 چگونم بزمنی که سلطان دست نشسته با عرش اسم و صفات چنان مشعل عارض او رفته که موجود و ایجاد را سوخته  
 زهره رویش بصورت علی بگوش ای صورت الملک بیک سمت از امر میانش بنده کین گشته خندان  
 بیک سمت افغان باران نشسته الطاف جان شده نخستین مبعین نیز جسطا مکن چشمن بنیم بداند بسطاط

شکر کار فضل که کم لایزال	باز ابواب لغا گریه باز	سوی زن شده باز دریای وصال	تشنگی خورنده از غنچه جمال
گرچه بود از منیر سلطان بیخ نما	بسته شد سوی بساط چهل راه	باز اشراق آغاشه برده در	عاشقان گشته نذر بهره در
فخر باغیستر از صوم بر سع	شمس ده ربه بیایان شریع	از حرم آن پادشاه گلرغان	باز از اشراق آینه سوی خانی
تافت اشراقش بسینای کلیم	عرش جهان گشت بسینای کلیم	مشرق از انوار شد خان جبین	قصد آورد شد خانی جبین
درستان کرد دشمنان سجون بیخ	بیخ مدار بجزر شده دگون بیخ	آند آن یوم بدال همچو جان	فصله شده شامل آنگون
جله از حسن ز لیان صلا	شد بنیم و صدر سلطان دلا	همه تن تیرگی لیان بدنه	باز از تن جسمیان خان بدنه
جله آورد از خطای نه کمال	بهره در گشته از کونت جمال	خلیم اهل خلیم و منع مانعین	منغان نمود در زمانا حسین
زانکه هر چه خواهد آت اهد	کوشش مان عاقره از منبع	از نمودن این سخن را بار با	جله را بگینست بود در بار با
امراث مان چرمیت حکمت	شد مردم زین پادشاه با شوت	العرض خان جوینی در طلب	بود از دیدار شده بگردش
زابتد ای سخن چشم هیچ بر	این چنین فغلی نیاید استکا	که بش را با صبح آند و لکم	سر برد با میر در غیر حرم
یا تعالی تبه از این محفل بدید	کار زمین چمنش آمد چید +		

سال سی و یکم

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۹۰ هجری

دستاغ نعم بکمان نعم مکین	زبانم لمعان بزم لعلین	ناگهان کلدم دنبه سنا	بر نجات سنا نش نشنا
نقد سجا یک آرزو ساز کرد	صد هزاران باب عین ز کرد	شد که خطا در فرمان داد	چای و شایند یاران را
کوژد نسیم دلسال با	شدروان ران سترال با	سمت بینی ساقی مجلس	کز سرش خلیل خلیت کما
سمت سیرکی ساقیش مجید با	جمله راوشا ندر چای لقا	عصن اعظم آن امیر بزم دوم	گرچه غیب بود ازین فرخنده ام
بیک طالع نشسته چون شمشیر	بر تو رویش شرق هر دو	بود در بیرون سسر آن مقتدا	ای همه اروج پاکش
باب احتیاجت سینه بر جان پیش	خوش کمر بسته با مریز پیش	فی شب فی زور یکیش	در شب تیره در جان چرخ
ناگر یک طالع است سینه	در ششون شدش انحر میر	بر زده روانه کوکاب بلا	نیک بدر داده جوی صلا
گر بگویم رحمت یک روزاد	بر فرزند عالی از روزاد	یک در بیای آن در جلال	ایح که مشهوره کینت جلال
با کمال انبساط آن وجه	از در شب نشد در صبا	خاصه خلقی بخش عیالی حرا	که فرخشان نیست در درگاه
پیشین یک خلی و شمر سون	در مقام ظلم در دیده عدان	این چنین اشخاص را بقیته	داشتم امروز در شب نشود
ناید اگر حسن از آن عین دور	در بیان این قصه نایدی	اهل آن شش شمس سن	هم عدد بزمه با هم
بود مجلس واقع امر تحت سراسر	پر فروغ از نور بات کت	چو کلام خرد فی انجام شد	دستها مشتاقه بزم آرام
اندا کرد آن امین در حق	بر عادت کردن آبا حنی	ای به حق همین بزم نزل	کاندر او گسوده شد خان
حق چنانی که بست از دست	هر کی شد مصدر آیدت	حق آن انوار عرش اعطیت	حق آن افغان بزم نزل
حق آن امین و عیالین	که بر امت بخت با جبهه قاتین	حق آن سنی و مریع باین	که بود باران میان زمین
حق اسم اعظم کنون تو	که کس را در کس کرده دون	حق آنانی که با کس وجود	ناید بخت در شکام خود
حق مومصل سناست	که نمرده بوده از ریسیدیا	حق آن شایسته بزم نور	کاندر این بزم شایسته
دست یاران گرفت از دست	کردشان بس بزم دست	حق شمس نیست تن یابست	که شدند از شمس در جان

په نسبت مطلق فصل بهار	گشت نازل از زمان بروج صبح	من به بیستم که برقی زین سخا	بر در صد هزاران آفتاب
رخی از باران این خرم بهار	خاها آرد و به باران صد هزار	عالم اغا در تنگ است این محل	اشرف خلق افتد اینجا در حل
آنکه در خرمین کاف و نون او	شد همان کون و مکانی کون	در زمین بروج عظیم عطش	تا چه در اطلال هر آید از پیش
بوج زبون آهون پذیر افتام	شد حسن حاصل این بی ختام	بهر جهت بروج در غرب شرق	ز آب بهجت شد خود بحر عرف
خادم از گل و گلدهان و شمع	زین بخشید بر خنده صبح	نصب کرد در میان یک طرفه جا	کانه از سید حواد او بادگاه
از قضا آرزو خالی از زبان	عید عظیم شد برای اعیان	در میان ایشان شد اختلاف	در سرس در بهجت آن حرف
عاقبت دادند بگونه قرار	خواه لباس آنکه شده است	باشد از نواب عیسی آرمغان	خانه اش گرد و کلیه آرمغان
نصب نافوس سمت از این	ایستاد ساز شد بر کنه طرب	با وله نافوس را خشنود	رایت این آفتاب افرا خند
بر فلک گرفته شمال مسیح	گفتن از آن قوم با لفظ صبح	ایمان بان بگردد خلاف	دور بهجت است نه اندر حوا
طائف بهت آفتاب بروج	قوم عیسی از خنفس و هم زواج	مشرک باشد آن خنفس شام	کانه از گردیده مخفی خدام
را کعبه و ساجد همه عیالیان	در فضای بهت خالی از گیان	مدتی زین بیشتر مردی کرد	گفته از قوم انصار پر ز فر
که مرا این درد آخر نیکند	که ز هر سو قوم با بی بی رشد	قبله کرده خانه ای کاس	سجد آرزو سخن چون چرا
ز عم انف انشیر پر ز فر	شد کشیده همه علیک صیفر	تا در سار بران بهت مشکلا	روز و شب سجد که در هم
در چنین هنگام از بر حسود	از ضعیف دل بجز مردون حسود	بالعیا جبهه آران از نشد	که به جانب حیدر شد بر هم نظر
جز می دور که همه حاضر شده	از همه بجز ز نشد نوزده	آمد ز اطراف مشکلا در درون	ز عم انف مشرکون کافر و
عزیزان این بود که کین	راه بر اهل بهار نه	دست قدر پرده آسان	که روان از جسم بد خزان
شدا طاق خادم آسمان	نشست از امر بهای آذوق	هم در جهر هم مجاور جمیع	عظم اندر آن جمیع جوع
مخمس بگردد نزاروی چه	گشت طالع اندر آن	از ضعیف محبتش روز نور	وزیر به بیع سه روز نهار سرد

۱۲۷۳ م

چون جناب الحاج م علی بجا به در اینجا شریف داشتند آنچه حال مصلحت طهاران  
 با آن عنایت فرمودند یعنی از آن فرمودند که نسخه آن بردارند انشاء الله بآن نازند  
 و بمقتضای حکمت عمل خواهد فرمود طوبی لذاتة بوجوه و لغوی بصیرت با مینا و  
 لغوی بطنع بر موزها و اسرارها تا به بر خست طهر الامام من عطیه انزل از اجاز انشاء  
 المحنقه شده طهرها خ آدم عی مریخه ۱۵ اجابتی اول ۱۲۹۰ و ایضا در بعضی  
 چنین سطور و کتاب قدس بتانی نازل شد که کتب با قبل از اقبال احاطه فرموده سوف  
 نامبر فی الاوضاع سلطان و نفوده و افتاده ان ربك هو العلم الجبر و در ضمن لری  
 بعز ان خادم سطور است این بی وضع معلوم است از بوسه کتاب قدس از سماء  
 مثبت نازل شد در سنین معدوده مسفر و بورد نا آنکه جمعی از نفوس و عباده مرصنه  
 از اطراف از احتکام الهی سوال نمودند لذا امر با سوال کتاب قدس شد و فرمودند احسن  
 حصول الهی مطالعه نکنند و این فقره معانی با اقبال خود نفوس برود نا آنکه سنین  
 سنا به اقبال را سر از دست نبرند ان شاء الله که در بعضی مضامین از اعیان حضرت الله عابدان او  
 اخذ نمایند و شر الحقیقه انهم فضل بزرگ است در باره عباد چه که سبب لشهر نیست  
 و برکت الهی است طوبی من عمل بما امر به فی الکتاب و با جمله احمد یک تو فنی حکم حکما  
 پس از دو سال حکمرانی مهزل گردید و همینکه شکر یک بنیابت حکومت وارد شد روی بروج  
 مقر ایمن نیمه زده نقل مکان نمود تا نیمه لوازم رفتن کند و شب در روز شام هزار و چایی  
 برای او و همرازان و هر که برسم وداع نزدش فرستند از بیت ایمن فرستاده شد و بموجب  
 خواستش یک قطعه اسم اعظم (یا بر باد ای) که غرض اکثر بجا بسیار جلی نوشت بودی

سال سی و دوم

۱۸۷۷ م

واقعات سال ۱۲۹۱ هجری

شترساخت و بالاخره بلاد عدیه مانند زنگون و سندی و غیره مرکز جمعیتی اردوستان و جان  
نشان این امر گردید و ما شرح احوال جمال اندی و تفصیل اوضاع بلاد هندوستان و شاهنشاهی  
اشکنت در بخش تاجت مینماییم

کیفیت انقلابات و اقلیمه و خارجییه دولت عثمانیه و مال احوال  
سلطان عبدالعزیز و آغاز سلطنت سلطان عبدالحمید و نیز کیفیت احوال  
معاذت و یا محبت اشغال حکام عمکا با جمال ابی

در آن ادان که صیبت غلظت جمال ابی با وج شهرت رسید سنده عزت و اقبال دولت سلطان  
عبدالعزیز مندر جاری با قول رفت چه که در انقلابات و اقلیمه قسمت اردی پای مملکت عثمانیه و استقلال  
طنیس و اتوایم عزیزیه کمال شت حاصل نموده و یک سینه دوم امپراطور بیسین مال سپاه و ذخائر  
جریه مساعدت بانان همی کرد و بدینر وزیران جنگ مشغول شد و سپاه دولت آل عثمان بی  
قدری شکست یافته پشت بچنو و متقاتل و روی با سلا بسول همی شنافت و اینر جنگ ادرن  
روس و صرب و بلغار قطع را بعد از قطع گرفته ادرن را بخون عثمانیان بی غشسته تصرف نمود  
و تا قرب دروازه های قسطنطنیه رسیدند و مصداق اندازات جمال ابی در حق ادرن و همی بسول  
لغزایا بلذله تحقق یافت و دولت انگلیس مانع شد و نمایندگان دول جامعه در برلین مقرر  
فصلیت انگین عا و نمودند که دولت عثمانیه سی میون لیره خرامت بروستبه داد و روان و کوز  
و بلغار از مملکتش جدا مستقل شدند و جزیره قبریس نیز بد تصرف انگلیس آدره باطلیم  
و قارص هم دولت روس قبض نموده و مدت انقلابات و مبارات مذکوره سه سال شد  
و آغاز آن در اواخر ایام سلطان عبدالعزیز سال ۱۸۷۶ م واقع شد و گردن کشان دولت

سال سی و دوم

واقعات سال ۱۲۹۱ هجری قمری ۱۸۷۳ م

دبیرت امور خلیفه و حکمران صورت حکم را مکتوم نگه داشته بنامی اقدامات بنیاد تا بدین  
 وسیله جمع مال و منال نماید و چون غصن اعظم بدینجه کرد اعتنا ننمودند این راز را با مفتی تنگنا  
 که دوستی با آنحضرت داشت در میان گذاشته اظهار کرد که بخواهم موافق حکم دولت  
 نماست مکاتب و مناجرا بجماعت را بسته عباس افندی را از خروج از منزل ممنوع  
 سازم و مقیم شد که روزی بعد غفلت با اعضا و امره حکومت بیار آمده و که های اخبار  
 بنزد و غصن اعظم از تمام امور مطلع بودند و بعضی از نفوس مخصوصه نیز خبر میرسانند و پاشا  
 بحضور ابریه با جری را تا ما و کافرا معروض داشت و امر فرمودند که تمامت اخبار آگاه  
 کنند که روز بعد احدی بیار از نرفته و کان کشاید و این واقعه در شهر مضامین واقع شد  
 و پاشا چنانکه گفته بود با چند تن از معاندین و امره حکومت بیار آمده تمامت و کارهای  
 اجباب بسته دید و تصور کرد که چون ایام حیدام است و برتر از ایام دیگر بدکار میباید  
 لذا ساعتی در محلی بیار میده منتظر ماند و در آنحال مفتی تنگنا تکرانی که در رافت برکت  
 و الهی ایالت شام بنام دی بدین منظور رسید که بعد از حرم پاشا معزول و بدست افندی  
 منصوبت من عباس افندی را چه رسم در دست گرفته از محلی مذکور برگزشت  
 و نظرش حکمران افتاده تلافی کردند و مفتی اظهار پنجهار و حال کرد و حاکم از کیفیت  
 احوال پرسید و او مفتی از بی اعتباری حوادث زمان گفته صورت تکرار است بدست  
 حاکم و او تا مهلت معذور آنگاه از یکدیگر جدا شده بنحالی خود برگشتند و حکمران را پاس  
 و پاس فرا گرفت و خبر غرض با بن ایالتی شهرت یافته و در شکست و جرت شده  
 را بهما گفتند بعضی بر یقین بودند که از عیال بر کر ایالت شام تکران و توسل شده



سال سی و سوم

واقعات سال ۱۲۹۲ هجری

۱۸۷۶ م

کرد و بعد از آن محطی ضیاء پاشا متصرف عطا گردید که بسیار سنجید و سالم و وفور بود و کمال محبت و اعتماد  
باینکه نفع داشت .

### فتنه در بخان

در خلد احوال مذکوره بتوالی رجوع زان برین عکاظ پناه و قری و بنوات وصول الخراج صادره از قلم  
و از جهت سیر و گذار مرد چین و انا و گویا سوز و اشتعالی متعالی از رصف و تقیر و بیان و عرفانی عظیم  
النیظر در جامعه اینک نفع از هر کرانه آشکار شد و همچنان بعضی کسین در قلوب منقبضین و معاندین گرد  
با دقتی بر نیکیخت و در زرخان محمد تقی میرزا رکن الدوله حکمران با جمعی از بندگان آن ترض اینک نفع نمود  
و آن میرزا محمد تقی ابروی (ابن ابرو) که با عیش آقا میرزا عبد العظیم متبلیع مشغول بود و برخی دیگر را  
و متبلیغ کرده در کوشش نفعه مقیده و منقول و مجوس ساخت و ابروی را شش ماه در حبس کشیدند  
و با کمال از غلبت دراهم و دنیا نیزی چند گرفته را نمود و سه تن با قید و بند نسیم سواران قس و دولتی کرده  
بشان کشیدند و حسب الامر شاهی در اینبار مقیده و گرفتار کردند .

### فتنه در طهران

در چون سال ۱۲۹۳ در آمد آحاد این بها غالباً برای استقلالیک در ظل امین اندکس فتنه جوشش  
خردش و اتحاد و اعتماد ظاهر ساخته منجز بانه قیام بر امر تبلیغ کردند و نیز آن حسد و خصیت معاین  
میش از پیش بر افروخت و برین داشت و عقلی فخرجه موجوده دیگر بک سلسله از چند طایفه و انطباق  
بر اینجرب از نفع شروع شد که تا سال ۱۳۰۵ استقرار یافت چنانکه در غالب بلاد ایران و فارس  
و قس و عازت کشند و تمامت شداند مذکوره غالباً از مرکز طهران در صفهان بر خاستند که  
شاه تقیر با امور داخله حکمت با قدر آرمه سپار شدش و انکه اشت با در میان تخت حکومت  
مصرف آید بن میرزا و امید قرار گرفت و مسعود میرزا ظل السلطان در صفهان تخت حکمرانی

سال مذکور حاجی محمد حسین طبیب قزوینی سابق الذکر که از موصل باطنی منصوره و حکام مشفقانه خود  
 مشول در محرابی یافت و بخدمت تبلیغ بایران آمد در طهران ریاست نشر امر بدیع بر افراخت و بطله  
 و عشق روحانی در قلوب مؤمنین بر افروخت و اختلالات پر از روح در بجان متواریان منقذ گشت  
 و آن ایام ناصرالدین شاه برای صید و شکار بخارج شهر رفته کامران میرزا (آقا) بنوع مذکور نائب  
 السلطنه و وزیر جنگ و حاکم طهران و مازندران و کبکان بود و بواسطه مجمران محضی بخریافت که  
 قول طبیب و اجناسان خان آقا محمد کریم باهوت فروش میباشد و نامورین پیوستگی  
 طبیب و نیز آقا میرزا ابوالفضل کلباگانی از علما و فضلا و همی دیگر از معارفین با آنکه بزرگ  
 دانیو آفته در غزه و بخت ۱۲۹۳ اتفاق افتاد و قده کثیر از قبیل طبیب و آقا میرزا ابوالفضل و دیگر  
 محمد اسمعیل رفیع و آقا محمد کریم و صغریان مذکور و میرزا محمد حسین نجفباشی تفرشی و میرزا شرف کنی  
 و آقا سید ابوطالب قتی و غیرهم را دستگیر نمودند و نائب السلطنه خود با بعضی از ایشان مطا  
 شده سوال و جواب مکرر رد و بدل گشت و همی بخش گردان و بزرگان را نیز بدست آورده و در سوال  
 و جوابش با آقا میرزا ابوالفضل از او خواست که تبری و لعن نماید و آقا میرزا ابوالفضل هر چند آقا  
 اطلاع و ایمانش نسبت باین امر بود معذرا گشت بطریق اسلایحه حرمت سبت و لعن ثابت و محال  
 کرد و بالاخره نائب السلطنه ویرا در بیرون اجرات خویش محوقف بدست و حاجی محمد حسین را نیز  
 در جگره و بگریه و قهقهه نمود و آقا محمد کریم باز خواست کرد که چراغ فضل تا پیش او با اینکه دولت حکم  
 بنحیه شش کرده و بجز بیدین مقام هم بکنز و قشش نمودند در منزل خود با برادر داد مستعد گشت که از حکم

مخول کنی در روز شنبه ۲۳ صفر سه ساعت و سی و هشت دقیقه و چهل ثانیه از زندگانشته واقع شد در  
 منگت ایران جشن دولتی برای سلطنت سی ساله ناصرالدین شاه گزینند

جعفری سعادت و شکایت کرده چنین گفته که برادر بازرخواست اصحاب شایسته و از انصاف وی در وقایع غلبه مانده ان بود و پسرش آقا بزرگ حاصل بر نیغ بیا. همه بطهران نرود شاد شده گشته گشت اینک خود تازه از عکام رحمت نموده بی پرده در عالم مردم را بهیانت میخواند و درین ماه رمضان که شهر صیام اسلام است روزه ندارد آیا تکلیف حج اسلام نیست که خطا بیضه دین بسین فرماید و مجتهد مزبور بر شفته برخی از طلاب علوم دینی را مامور داشت که بنیدیر و نویدر نزد حاجی راه یافته اقرار بهیانت از سانش بشوند و آنان پس از مدتی قبیل خبر آورده شهادت دادند که باسمع اقرار و اعتراف از حاجی شنیدیم و در آن ایام شیخ محمد باقر مجتهد صفهانی (ذنب) و حاجی میرزا محمود مجتهد برود جردی برای زیارت روضه رضویه مقیم شدند بودند و اداره عقیدت و شهرت حاجی را شنیده بی دست آوردن وسائل قتلش میگویندند و مجتهد مزبور با آنان هم باشیخ عبد الرحیم مجتهد مشفق شدند و از والی خراسان شاهزاده محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر شاه حبس و قتل را خواستار گشتند و شاهزاده مذکور جوانی حسن البینه بسیار لطف ولی زعیف النفس بود و از رحمت قتل تجربه و کفایتش از طرف شاه امور حکومتی بزرگسازند از بهائیان نامی مشهد پسرده شد شاهزاده ناچار حبس از نامورین حکومتی را بفرستاد حاجی را در خانه اش مستیگر کرده بارگه حکومتی بردند و در خانه میرزا حسن آفراسیاباشی حبس شدند و این واقعه در شب بیست و هشتم شهر رمضان ۱۲۹۴ اتفاق افتاد و شاهزاده حکمران خود کشته و اقدام در قتل حاجی نداشت و اصرار کرد که کله انکار بر زبان آورد تا موجب کت مجتهدین گردد و او اطاعت نمود لاجرم حاجی را در حبس بنداشته آتش و قتل کرد و عاقبت مجتهدین مذکور تجویز کحل در روز شنبه چهارم رجب اول نه ساعت صبحی هفت دقیقه در سی و شش ثانیه از زندگانشته شد.

سال سی و پنجم

۱۸۷۷

واقعات سال ۱۲۹۴ هجری قمری

شبه چنین گفت برید و برید پس حاجی را بیرون آورده بجایکه محاط بقبر ایشان بود و در حیوان سبز کبیر را گرفته از اردحام امام ممانعت میکردند بمیدان تو بخانه که بعد تغییر یافته میدان ارگ شد کشیدند و میدان مذکور در گرداگرد حجرات متعدد داشت و تو بچینی و سر بزبان میر بسته در دره دریا قریب شصت عباد کوی منصوبت و در سمت شمال میدان جایکه بعد از جلوسش باغ علی نایب شد حوضی بزرگ داشت و حاجی را از جلوی حوض گذرانده بسمت جنوب جایکه ایوان چوبی برای باروت کوبی قرار گرفته بود برده نگاه داشتند و فراتشان و میر غضبان احاطه کرده ویرا جلوی ایوان مذکور پشت بقبله نشاندند و قدری آب برای شرب دادند و در نیم اسکندر بیدار کرد با لباسی از خوانی در جایکه کار کوبی بگرداشت و در مقابل منظر بالینتاد و بازار این موقع و نیز چند بار در جلوی راه منگامی که حاجی را جلوی مقتول مذکور میآوردند برچی از دوستان و اقرابیش خود را نوی رسامه اصرار و احتجاج همی کرده که نفع کنی و سلاص خود در نزد نیز از طرف حکمران پیام آورد که نفع کنی تا از ادشوی و او هیچ یک اتفاقا نکرد و در اینجا مینمای شهادت مست ذرخیم علامه دشال کمر و قبایش برگرفت چنانکه فوطه ارفاقی تمکین برآمد اشش باقی ماند و شانده پیش ۱۲ محکم مینت و خنجر از کمر کشیده جلتوش برید و جلتوم بریده اشرا روی مسنگت مرمری نهادند و مردم بنامشای آن تاجر محترم متقی هشتاد و پنج ساله مقتول فوج شتافتند و در حیوان و فراتشان علامه انام همی از جانفشان و قوت قبش سخن رانده گفتند شگفت در این حد از سال کبر و بیم خنجر خنجر خون از عرقش جاری شد که زمین بپاشت آنگاه جسدش را بنویس از اشرا با دهن و چنانی بسیار در کوچه و بازار گردانده سپس در غنائی نه قریب حمام شاه مقابل مسجد مسینها گذاشتند که بستنش تاریخ شهادت حاجی عبد شهید (ابابریج) از قبیل زندکی در سال ۱۲۹۵ پیشش به قبل از شهادت شخ انانم که در این صغوبها که عنقریب مسینگا بریم آورد و صاحب جمال و اشرا حاجی فراسان از معمرین در خیرام در سال ۱۲۹۴ در شخیم و هم عهدش از یزید عن عهدش پیش